

## تزامن اختيارات ولي فقيه و رئيس جمهور

خليل عالمي\*

### چکیده

این نوشتار<sup>[1]</sup> در جهت تبیین اندیشه فقهی - سیاسی حضرت امام خمینی (ره) و جایگاه حقوقی و سیاسی ولایت فقیه در نظام اسلامی از نظر ایشان و بررسی شبهاتی درباره تزامن اختيارات رئيس جمهور و ولي فقيه است. نیز به تبیین چرایی واگذاری برخی از مسئولیت‌ها، مثل فرماندهی نیروهای مسلح، عفو و تخفیف مجازات مجرمان و محکومان و اعلان جنگ و صلح به مقام رهبری است.

بازخوانی اندیشه سیاسی حضرت امام، مرور آثار مکتوب و غیرمکتوب و نیز رفتار سیاسی ایشان، روشن می‌شود که امام، ولایت ولی فقیه بر جامعه اسلامی را استمرار ولایت و حکومت سیاسی معصوم (علیه السلام) و آن را شعبه‌ای از ولایت اجتماعی - سیاسی پیامبر می‌داند. در دیدگاه امام، فقیه نه ناظر، بلکه متصدی و مسئول اجرای احکام و قوانین الهی در جامعه اسلامی است.

در اندیشه سیاسی امام، ولی فقیه جانشین معصوم (علیه السلام) در عصر غیبت است و تمام مسئولیت‌ها و اختيارات سیاسی او را به عهده دارد. معمولاً چنین اموری در سایر کشورها بر عهده رئیس جمهور است؛ این امر بدان سبب است که در آن کشورها، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام اجرایی کشور محسوب می‌شود؛ این در حالی است که بنابه اصل ۱۱۳ قانون اساسی، عالی‌ترین مقام سیاسی کشور در جمهوری اسلامی ایران، شخص ولی فقیه به شمار می‌رود.

**کلید واژگان:** ولایت فقیه، نظارت ولایی، تصدی فقیه، نظارت فقیه، تزامن.

---

\*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی، Khalemi48@gmail.com

## مقدمه

نظام سیاسی و حقوقی و به تبع آن قوه مجریه در جمهوری اسلامی، همانند سایر سیستم‌ها و کشورها نیست. در غالب کشورها رئیس قوه مجریه، رئیس کشور هم هست؛ به گونه‌ای که در کشورهای جمهوری، رئیس‌جمهور و در کشورهای سلطنتی، شاه دارای این مقام می‌باشد. اما براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس کشور و رئیس قوه مجریه دو مقام جدا از هم هستند و نیز هر یک اختیارات و وظایف مستقلی دارند. رئیس کشور که عنوان ولی‌امر و امامت امت را داراست، یک مرجع عام سیاسی و مذهبی است که حکومت و قوای سه‌گانه مشروعیت خود را ناشی از آن می‌دانند. به عبارت دیگر، رهبر رئیس دولت به معنای عام و رئیس‌جمهور به معنای اخص می‌باشد که عهده‌دار بخش اعظم امور اجرایی کشور است (شعبانی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴).

رهبر در نظام اسلامی، دارای تمام مسئولیت‌های اداره و رهبری و هدایت جامعه به سوی کمال و سعادت و حفظ امنیت و استقلال کشور و امت اسلامی می‌باشد و همچنان که در مقدمه قانون اساسی آمده، ولی فقیه ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود می‌باشد.

با توجه به اختیارات بسیار مهمی که از جانب خداوند متعال به عهده او گذاشته شده و ملت هم اعمال چنین اختیارات را برای حفظ نظام و اداره آن پذیرفته‌اند، موظف است با کمال اقتدار و قاطعیت این اختیارات محوله را به درستی اعمال نموده و از انجام آنچه که مصالح نظام را تأمین نموده و در پیشرفت جامعه مفید و مؤثر است خودداری ننماید؛ بر همین اساس قانون اساسی در اصل ۵۷ خود، تمامی قوای عالی مملکت را زیر نظر ولایت مطلقه فقیه و امامت امت دانسته و برای رهبر حق دخالت در تمامی قوای کشور را محفوظ شمرده است (همان، ص ۱۳۹).

## اندیشه سیاسی امام خمینی

قبل از ورود در اندیشه سیاسی حضرت امام خمینی علیه السلام ذکر اموری لازم است تا در پرتو آن، فهم نظریه سیاسی این فقیه عالی‌قدر، پر واضح گردد.

۱. اجتهاد سیاسی در سایه تجربه حکومتی و تکامل معرفتی - حضرت امام، حکومت را در نظر مجتهد فقیه، فلسفه عملی فقه معرفی می‌کند که نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در بر خورد



با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۹۸) چون آدمی نخستین بار از طریق تجربه با امور جزئی آشنا می‌شود، صحت و سقم احکام در اجتهاد و فقه سیاسی، بیش از هر چیز با تجربه پیوند می‌خورد؛ از این‌روی فقه و اجتهاد با جزئیات عمل سیاسی ارتباط دارد، آشنایی مجتهد به مسائل زمانه که از طریق تجربه و استمرار آن حاصل می‌شود؛ نقش اساسی در اعتبار آراء و تصمیمات مجتهد دارد؛ از این‌رو حضرت امام خمینی می‌فرمایند:

«مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت‌رویه و عمل ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد؛ بلکه یک فرد اگر اعلی در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد (همان، ج ۲۱، ص ۴۷).

۲. تأثیر مکان و زمان در اجتهاد - اجتهاد فن و دانشی است که انسان را به ارزیابی شرایط و استنباط افعال خاص، جزئی و مناسب آن شرایط قادر می‌کند، تغییر و تبدل مصالح و عمل در اختلاف دوران‌ها و کشورها، اقله‌های متفاوتی را پیش روی اجتهاد می‌گشاید و به مقیاس هر «افق انتظار» زاویه نگرشی پیدا می‌شود که شرایط امکان و محدودیت‌های خاصی برای اجتهاد در هر ملت و دوران تدارک می‌بیند؛ برای مثال حضرت امام در نامه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۶۸ دستور بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی را صادر می‌کند با اشاره به تجارب گذشته و شرایط و انتظارات موجود می‌نویسد:

«از آنجاکه پس از کسب ده سال تجربه عینی و عملی از اداره کشور، اکثر مسئولان و دست‌اندرکاران و کارشناسان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بر این عقیده‌اند که قانون اساسی با اینکه دارای نقاط قوت بسیار خوب و جاودانه است، دارای نقایص و اشکالاتی است که در تدوین و تصویب آن به علت جو ملتهب ابتدای پیروزی انقلاب و عدم شناخت دقیق معضلات اجرایی جامعه، کمتر به آن توجه شده است... رفع نقایص آن یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر جامعه اسلامی و انقلابی ما است» (همان، ج ۲۱، ص ۱۲۲).





این در حالی است که حضرت امام ده سال قبل، قانون اساسی را از لحاظ شرعی بدون اشکال و به صلاح جامعه می‌دانست و با قاطعیت از آن دفاع می‌کرد (همان، ج ۱۰، ص ۲۱۹).

با استناد به نکات پیش‌بینی ناپذیری چون «عدم شناخت معضلات اجرایی» و «کسب ده سال تجربه عینی و عملی در اداره کشور» اکنون همان قانون اساسی را «دارای نقایص و اشکالاتی» می‌دانند که رفع نقایص آن را یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر جامعه اسلامی» و به نوعی تکلیف شرعی و ملی خود تلقی می‌کند. و این مطلب در نوشته ایشان که به «علت جو ملتهب ابتدای پیروزی انقلاب» و «عدم شناخت دقیق معضلات اجرایی» نشان از تأثیر زمان و نیز تجربه عملی در اجتهاد است. به‌طور کلی مبدأ و مقصد اجتهاد عمل سیاسی، ناظر به امر واقع است و به تناسب دگرگونی در مصالح و اعمال دچار دگرگونی و تحول می‌شود.

۳. پیوند اجتهاد و مصلحت؛ فقیه و مجتهد سیاسی باید ماهیت امور سیاسی را دقیقاً بشناسد تا بتواند درباره مصالح سیاسی با بصیرت و فهم داوری کند. امام خمینی با این دیدگاه که «فقه تئوری واقعی و کامل، اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است»؛ هدف اساسی اجتهاد سیاسی را چنین بیان می‌کند: «هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جامعه جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عملی و عینی پیدا کند» (همان).

چگونگی اجرای اصول محکم فقه در عمل فرد و جامعه، از مصادیق اجتهاد سیاسی و ناظر به دو مقوله قانونگذاری و هنر کشورداری است؛ قانونگذاری و اجرای رضایت‌مندانانه قانون در جامعه پیوند آشکاری با مفهوم مصلحت دارد؛ از این‌روی حضرت امام می‌نویسند:

«ولایت عبارت از نوعی سلطه است که دایره‌اش به نسبت مواردش سعه و ضیق دارد. یا امر واقعی است که لازمه‌اش چنین سلطه‌ای است، پس ولی انسان صغیر کسی است که مطابق مصلحت او در امورش تصرف می‌کند. حاکم و ولی یک کشور نیز براساس مصلحت و به اقتضای سیاست آن کشور تصرف و عمل می‌کند» (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۳۲).

امام خمینی پس از استقرار جمهوری اسلامی برگرفته از اندیشه ولایت‌فقیه، بحث مصلحت نظام و مصلحت کشور و یا مصلحت مردم را مطرح می‌کند؛ چنان‌که در فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام آمده است:

«حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام؛ نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که بی‌تفاوتی در مقابل آن ممکن است اسلام یا برهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۲۰، ص ۱۷۶).

در پیام دیگر خطاب به شورای نگهبان می‌فرمایند:

«تذکری پدرا نه به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند؛ چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد» (همان، ج ۲۱، ص ۶۰ و ۶۱).

امام خمینی در راستای پیوند میان حکم حکومتی و مصلحت، انجام امور در حوزه حاکمیت سیاسی را به عنصر مصلحت مقید کرده و اظهار می‌دارند: «بر حاکم است که در موضوعات مطابق مصلحت مسلمانان یا اهالی کشور رفتار نماید و این قضیه از مصادیق استبداد به رأی نبوده، بلکه انجام امور براساس مصلحت است؛ بنابراین نظر وی مانند رفتارش، تابع مصلحت خواهد بود» (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۶۱۹).

با در نظر گرفتن نکات فوق در اندیشه و رفتار سیاسی حضرت امام خمینی، به سراغ اندیشه سیاسی و جایگاه ولی فقیه در اندیشه آن رهبر فقید می‌رویم. اندیشه سیاسی امام را به ترتیب تاریخی از کتاب‌های کشف‌الاسرار، الرسائل، تحریرالوسيله، کتاب‌البيع و ولایت فقیه و پیام‌ها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها که در صحیفه نور گزارش شده است باید به دست آورد. البته چون به صورت گسترده نمی‌شود در یک مقاله به همه آنها پرداخت؛ بنابراین فقط به جملاتی که بیانگر نوع نگاه امام به حکومت و ولایت فقیه در عصر غیبت است می‌پردازیم.

حضرت امام در کتاب «کشف‌الاسرار» که نخستین اثر مکتوب وی است پس از اثبات ضرورت حکومت در اسلام و اینکه مسئولیت آن در عصر حضور به عهده پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ گذاشته شده است، در عصر غیبت با نقل چهار روایت حق حکومت را تنها





برای فقیه عادل قائل شده و در پاسخ به شبهه نویسنده کتاب «اسرار هزار ساله» که نوشته بود: «تازه طبق مبانی فقهی هم این ادعا که حکومت حق فقیه است هیچ دلیل ندارد»، فرموده‌اند: «مبانی فقه عمده‌اش اخبار و احادیث ائمه است که آن هم متصل است به پیغمبر خدا ﷺ و آن هم از وحی الهی است» (امام خمینی، ۱۳۲۷، ص ۱۸۷).

در کتاب «الرسائل» هم پس از اثبات ضرورت تشکیل حکومت با توجه به جامعیت دین اسلام فقیه را به حکم عقل قدر متیقن برای تصدی حکومت اسلامی معرفی می‌کند (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۹۴).

مهمترین اصول نظریه ولایت فقیه از دیدگاه ایشان در کتاب «تحریرالوسیله» به صورت خلاصه به شرح ذیل است:

۱. اسلام برای اجرای بخش مهمی از احکام خود نیازمند تشکیل حکومت است و احکام اسلام در برگرفته شئون اجتماعی است؛

۲. اقامه حکومت اسلامی و آماده کردن مقدمات آن، از جمله مخالفت علنی با ظالمان بر فقیهان عادل، تبعیت و یاری ایشان بر مردم واجب است؛

۳. حکومت اسلامی یعنی ولایت فقیهان عادل منصوب از جانب شرع مقدس در همه آنچه پیامبر ﷺ و امام علی (ع) در ارتباط با حکومت در آن ولایت داشته‌اند (امام خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۸۲). برخی با تمسک به بخش‌هایی از کتاب کشف‌الاسرار امام بر این باورند که اولاً امام به نظارت فقیه معتقد است ثانیاً این یک «طرح» است و آنچه در کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی آمده است «ایده» است.

در پاسخ باید گفت: اولاً از لحاظ روش علمی ایده مقدم بر طرح است چون در ایده به جزئیات پرداخته نمی‌شود و فقط در حد یک نظریه به صورت کلی و در قالب کلیات مطرح می‌شود و در طرح، آن کلیات از اجمال به تفصیل و از ابهام به وضوح می‌رسد. چطور ممکن است امام در کشف‌الاسرار طرح بدهد ولی ۲۵ سال بعد ایده دهد؟ اگر معتقد و ملتزم به این روش باشیم باید گفت آنچه در کشف‌الاسرار هست ایده است و آنچه در حکومت اسلامی است طرح است.

ثانیاً: امام در این کتاب در مقام بیان تفصیلی نظریه ولایت فقیه نبوده‌اند، بلکه مقام نگارش کتاب پاسخ به دیدگاه‌های ضد دینی کسروی و حکمی زاده است؛ از این رو امام همه آنچه را که در این زمینه مدنظر داشته بیان نکرده است و اگر بخواهیم دیدگاه امام خمینی را

در مورد ولایت فقها در چهارچوب نظارتی آن بررسی کنیم باید آن را در درون واقعیت‌های زمان مورد بحث؛ یعنی پس از سقوط رضاخان و نیز ایام اشغال ایران توسط نیروهای متفقین که امکان تشکیل حکومتی با رهبری فقیه وجود نداشته، تحلیل نمائیم و به‌علاوه، آن را در چهارچوب این نکته که ایشان امکان اصلاح حکومت را در آن شرایط میسر می‌دانسته است، توضیح دهیم (درخشه، ۱۳۸۴، ص ۳۰۱).

ثالثاً: دقت در نوشته‌ها، نطق‌ها و سخنرانی‌های امام در خصوص نظارت فقیه ما را به این مسئله رهنمون می‌گرداند که آن نظارتی که امام برای فقیه قایل است یک نظارت ولایتی است و در واقع یک نوع اعمال ولایت و یک ولایت در نظارت است و اگرچه واژه نظارت فی‌نفسه در مقابل اجرا قرار داشته و مفهومی متفاوت از اجرا دارد؛ اما نظارتی که در یک نظام اجتماعی به‌عنوان جزء اصلی و محوری حاکمیت و قدرت سیاسی معرفی و در جهت هدایت عامه مردم و عدم مغایرت کل نظام با اسلام و ارزش‌های اسلامی، به حاکم اعطا می‌شود، طبعاً با نظارتی که در مناسبات حقوقی صرف مطرح شده و از ماهیت انفعالی برخوردار است، تفاوت اساسی دارد. هدفی که شارع از جعل ولایت برای فقیه در عصر غیبت دارد با نظارتی که حق هرگونه مداخله در اجرا و تصرف در عمل را سلب می‌نماید و ولی را در انفعال محض قرار می‌دهد سازگار نیست، از این‌رو مسئولیت بزرگی که خداوند در عصر غیبت بر عهده فقیه نهاده اقتضا می‌کند که وی در نظارت عام بر امور جامعه ولایت داشته باشد، این مسئولیت ولی فقیه در عصر غیبت به‌منظور ایجاد انطباق عمل سیاسی کارگزاران با اهداف و سیاست‌های دینی و نیز تأمین اهداف عالی نظام سیاسی اسلام، مقتضی است که در پاره‌ای از موارد اعمال تصرف کرده و خود ابتدائاً عملی را تجویز نموده و یا از استمرار کاری جلوگیری نماید؛ به‌عبارت‌دیگر از این منظر ولایت فقیه، دارای دو شأن اساسی در جامعه اسلامی است:

۱. تبیین محدوده‌های عمل سیاسی و ترسیم سیاست‌های کلی و ابلاغ آن جهت عمل؛

۲. هدایت و نظارت مستمر و مقتدرانه بر عمل سیاسی جریان یافته در جامعه.

براساس این شأن، فقیه از حق نظارت مقتدرانه، نهادینه شده، سازمان یافته و مستمر بر حسن انجام اعمال سیاسی کارگزاران و مردم برخوردار است. این شأن از شئون و اختیارات ولی فقیه اقتضا می‌کند که وی در فرایند هدایت مادی و معنوی مردم از فساد کارگزاران و





احتساب قدرت در نهادهای مختلف جلوگیری کرده و ضمن کنترل و ارزیابی اعمال و کارکردهای آنها، قدرت آنها را مهار نموده و بر تمام نهادها نظارت داشته باشد. طبیعی است که این نظارت مانند نظارت یک مدیر مجموعه بر کارکنان آن مستلزم اختیاراتی متناسب با حوزه عمل و وظایف خواهد بود (ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۴۲ و ۴۳).

بخشی از فرمایشات امام که ناظر بر نظارت فقیه است در این چارچوب قابل تبیین است؛ مثلاً اینکه فرموده‌اند: «آنکه جلو می‌گیرد از اینکه رئیس‌جمهور دیکتاتوری نکند، رئیس ارتش دیکتاتوری نکند، نخست وزیر دیکتاتوری نکند آن فقیه است»، (امام‌خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۱، ص ۲۲) یا اینکه می‌فرمایند: من در آینده هم همین نقشی را که الان دارم خواهم داشت، نقش «هدایت و راهنمایی» (همان، ج ۵، ص ۴۳۲).

بدین ترتیب آنان که به نظارت فقیه قائل بوده و درعین حال، اختیارات و قدرتی برای وی در حوزه قدرت سیاسی فرض نمی‌کنند، بدانند که این نظارت در نهایت ثمره‌ای نداشته و تضمین‌کننده غایات انتصاب ولی فقیه در عصر غیبت و تأمین‌کننده اسلامیت نظام نخواهد بود؛ زیرا نظارتی که از پشتوانه قدرت برخوردار نباشد از اساس، نظارتی ارشادی و تشریفاتی بوده و در حوزه عمل، قادر نخواهد بود در مقابل حاکمان ایستاده و به دفاع از اسلامیت نظام بپردازد، این نظارت که بیرون از نهاد قدرت قرار داشته و درعین حال، کلی و غیرنهادینه است؛ چون هیچ سهم و بهره‌ای از قدرت سیاسی ندارد؛ در نهایت به جدایی دین از سیاست می‌انجامد؛ به عبارت دیگر این نوع نظارت به تعارف سیاسی می‌ماند و نام‌گذاری آن به نظارت ارشادی نیز در صورتی است که ما این تعارف را جدی بگیریم و گرنه واقعیت آن جز نظارت تشریفاتی نیست (قائم‌مقامی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۷).

آنچه از این ادعاها استنباط می‌شود در واقع نظارت فقیه به همین قدر است، گرچه تأکید گردیده که آن نظارت مؤثر باید باشد، ولی این تأکید بر «مؤثر بودن نظارت فقیه» بدون داشتن قدرت سیاسی، همان نظارت تشریفاتی خواهد بود و همان می‌شود که در نهضت مشروطه و قانون اساسی آن و جریان‌های بعد از آن به وقوع پیوست؛ درحالی که نظارت ولایی چون مبتنی بر باور به جامعیت دین است؛ به‌طور طبیعی بستر شریعت را برای عمل اجتماعی، ضروری می‌شمارد؛ در این راستا فقیه از یک سو با اجتهاد مستمر، مبانی نظری این بستر را ارائه کرده و از سوی دیگر به موازات آن، بر جریان امور در بستر یادشده نظارت مستمر داشته





و از انحرافات و کجروی‌ها جلوگیری می‌نماید و در مواردی بر مدار حفظ مصالح نوعی و در چارچوب شریعت می‌تواند در اجرا و عمل نیز مداخله و انشای حکم نماید؛ این امر اقتضا دارد که نظارت فقیه مستمر، جدی، نهادینه شده و مقتدرانه باشد و در عین و متن حاکمیت جای گیرد تا غرض و هدف آن را تأمین نماید (ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۴۳).

به‌هرحال نمی‌توان برای دریافت اندیشه و دیدگاه امام در کشف‌الاسرار متوقف شد و اگر به جملات شفاهی امام در اوایل انقلاب نیز استشهد می‌شود آن را بدون در نظر گرفتن مبنای حضرت امام و گوهر اندیشه وی که همان ولایت مطلقه فقیه است در نظر گرفت، حضرت امام در کتاب امر به معروف و نهی از منکر آورده‌اند:

«در عصر غیبت ولی‌امر و سلطان عصر نائبان عام آن حضرت که عبارتند از فقیه جامع‌شرایط فتوا و قضا، در اجرای سیاست (حدود و تعزیرات) و دیگر مسئولیت‌هایی که به عهده امام است؛ به جز جهاد ابتدایی، جانشین آن حضرت هستند (امام خمینی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۸۲).

امام در کتاب‌البیع پس از تصریح به صفات حاکم اسلامی؛ یعنی علم به قانون و عدالت نوشته‌اند: «تمام اختیاراتی که برای رسول و امامان در امر حکومت و سیاست ثابت است، برای فقیه عادل نیز ثابت است و معقول نیست در این، فرقی میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان و فقیه باشد؛ زیرا والی هر کس باشد مجری احکام است (و اختیارات یکسانی در اجرای احکام دارد)» (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۶۷).

امام خمینی رحمته الله علیه پس از ذکر دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه می‌نویسند: «حاصل بحث‌های گذشته آن شد که تمام شئون و اختیاراتی که برای ائمه از جهت آنکه رهبری امت را به عهده‌دارند ثابت است؛ برای فقیهان نیز ثابت است مگر آنکه دلیلی دلالت کند که این امر، ویژه امام معصوم است (همان، ص ۴۸۸).

همچنین نوشته‌اند:

«هر وظیفه و اختیاری که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از آن جهت که ولایت دارند و حاکم هستند، ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است و اما آنچه که به رهبری جامعه بستگی ندارد و برای پیامبر و امام ثابت است، برای فقیه ثابت نیست (همان، ص ۴۸۹).

در ادامه نوشته‌اند:

«بنابراین، فقیه در عصر غیبت نسبت به جمیع آنچه امام ولی‌امر بوده، ولی‌امر است (همان، ص ۴۹۶).



با توجه به استنادات فوق از آثار مکتوب حضرت امام در قبل از انقلاب اکنون باید پرسید: آیا پیامبر یا امام نظارت می‌کردند یا ولایت؟ اینکه امام خمینی وظیفه و رسالت پیامبر ﷺ و امام را اجرای احکام اسلام معرفی می‌کند و همین‌ها را برای فقیه نیز ثابت می‌داند، آیا آنها مستقیماً مسئول اجرای احکام اسلامی بودند یا نظارت تشریفاتی می‌کردند؟ آیا پیامبر یا امام فرمانده کل قوا بودند یا دیگران؟؛ البته مسئول اجرا بودن به معنی این نیست که حتماً باید خودش مباشرت یک امر را به دست گیرد؛ گاهی ممکن و بلکه ضروری است که بعضی از کارها را به دیگران واگذار کند.

حضرت امام در نصب مهندس بازرگان به مقام نخست‌وزیری و در احکام تنفیذ رؤسای جمهور هم عباراتی دارند که همگی حاکی از ولایت و حاکمیت فقیه است و آن ولایت و حاکمیت را منتسب به شرع می‌کند:

«من که ایشان را قرار دادم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شرع دارم، ایشان را قرار دادم، ایشان را که من قرار دادم واجب‌الاتباع است...» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۳، ص ۲۲۳).

شایان ذکر است که منطوق ولایت؛ حکومت کردن و تصدی‌گری است نه نظارت؛ نظارت با تبیینی که عرض شد یکی از راه‌های اعمال ولایت است؛ بنابراین در نظریه سیاسی امام آنچه که گوهر اندیشه و مرکزیت اندیشه سیاسی ایشان قرار دارد ولایت و حاکمیت مطلقه فقیه است و تمام مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی و حکومتی مستقیماً به عهده اوست. وجود قوای سه‌گانه و تفکیک قوا و اختیارات و مسئولیت‌های آنها را باید در درون یک نظام و حکومت اسلامی و نظام ولایتی تبیین کرد و با تفکیک قوای مطرح در اندیشه سیاسی غرب متفاوت است؛ مثلاً یکی از قوا، قوه مقننه است که وظیفه‌اش قانونگذاری برای جامعه براساس خواست اکثریت جامعه است؛ اما در اندیشه سیاسی امام این نهاد حکومتی به آن معنایی که در اندیشه سیاسی غرب است، نیست. قانونگذاری منحصرأ در اختیار خداوند متعال است. نمایندگان مجلس و وظیفه این قوه برنامه‌ریزی برای قوه مجریه است. در این حکومت، قدرت فقیه و اختیار تشریح به خداوند متعال اختصاص یافته است، شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است هیچ‌کس حق قانون گذاری ندارد...؛ به همین دلیل در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل

می‌دهد، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلامی برنامه ترتیب می‌دهد و با این برنامه‌ها، کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تبیین می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۵۳).

بنابراین نمی‌توان ادعا نمود که علت عدم تجمیع تمام قوا در اختیار ولی فقیه به خاطر منجر شدن تمرکز قدرت در یک شخص و مخاطرات ناشی از آن؛ یعنی فساد و استبداد و دیکتاتوری می‌باشد؛ چون اولاً، نه تفکیک قوا همیشه مطلوب است و نه تمرکز قوا همیشه منجر به فساد می‌شود، ثانیاً، کیست که امروز ناکارآمدی تفکیک قوا در نفی استبداد را منکر شود. تفکیک قوا یک رؤیای تقدیس شده است نه یک واقعیت! اگرچه تفکیک قوا کارکردهای حکومت و واگذاری هر یک به نهادهای سه‌گانه، قلمرو موضوعات در صلاحیت هر یک از مقامات و نهادهای کشور را محدود می‌نماید، ولی مطلقاً به معنای محدود شدن اقتدار قوای سه‌گانه در حیطه کارکرد تخصصی ایشان نخواهد بود؛ به‌خصوص که در اندیشه اصیل تفکیک قوا، بر استقلال قوای سه‌گانه و نفی هر گونه اختلاط در حیطه صلاحیت‌ها تأکید فوق‌العاده‌ای شده است؛ براین اساس هر قوه در اعمال صلاحیت‌های خود به نحو انحصاری و بر مبنای صلاحیت خود، اقدام خواهد نمود؛ برای مثال اگرچه نمایندگان مجلس، صلاحیت اعمال اقتدار قضایی و اجرایی حکومت را ندارند، ولی در حوزه قانونگذاری و جعل قاعده‌های حقوقی صلاحیتی تام داشته و علی‌القاعده قوای دیگر را امکان مداخله در تصمیمات نهایی مجلس و مخالفت با قوانین مصوب و در نتیجه زمینه کنترل سوءاستفاده‌های احتمالی اعضای پارلمان از این صلاحیت را ندارند...؛ بنابراین خالی از وجه نخواهد بود که بگوییم تفکیک کارکرد قوا، یک دیکتاتور مستبد را به سه دیکتاتوری متفاوت و مستقل از یکدیگر تبدیل می‌نماید (کدخدائی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۴).

ما معتقدیم، در اندیشه سیاسی امام، تفکیک قوا برای سرشکن کردن قدرت و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک شخص نیست بلکه تقسیم کار و تخصصی نمودن و تفکیک حوزه مسئولیت‌های کشورداری است. حضرت امام در راستای معنا بخشیدن به تفکیک قوا در قالب توزیع و تفویض قوا از جانب حاکم به افراد متخصص سیره مستمره را مؤیدی بر این ادعا دانسته و فرموده‌اند:





«تدبیر و اداره امور اجتماعی در هر حکومتی باید با مشارکت و مساعدت تعداد فراوانی از متخصصان در رشته‌های مختلف افراد کاردان و بصیر انجام شود. چنان‌که در طول تاریخ تا زمان معاصر، همه حکومت‌ها و زمامداران چنین می‌کردند و کارهای حکومتی به دست متخصصان و صاحبان فن جریان یافته است (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۹۸).

مضافاً اینکه در اندیشه سیاسی امام، عدالت حاکم اسلامی و ولی فقیه مانع از استبداد می‌شود: «جلوی دیکتاتوری را ما می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، می‌خواهیم ضد دیکتاتوری می‌باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری؛ بنابراین فقیه مستبد نمی‌شود» (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۱، ص ۱۱۳).

بنابر آنچه گذشت در اندیشه سیاسی حضرت امام و براساس مبنای ایشان در عصر غیبت، ولی فقیه جانشین امام معصوم است و تمام اختیارات و مسئولیت‌های ناشی از مقام ولایت را به عهده دارد و از این رهگذر معلوم شد که پیامبر صلی الله علیه و آله؛ امام معصوم علیه السلام و یا فقیه در چارچوب قانون الهی اعمال وظیفه و ولایت می‌کنند؛ براین اساس باید جایگاه قوای سه‌گانه و خصوصاً قوه مجریه و اختیارات رئیس‌جمهور در نظام اسلامی را در چارچوب این ساختار و نظام ولایی جستجو کرد. قانون اساسی در اصول ۵، ۵۶، ۵۷ و ۱۱۰ به خوبی این مسئله را گنجانده است. از طرفی در اصل پنجم، ولایت‌امر و امامت امت را بر عهده فقیه عادل و با تقوا و آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر گذاشته است و ضمن پذیرش تقسیم قوا در اصل ۵۷ آنها را زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت قرار داده است؛ یعنی ولی فقیه و امامت امت از طریق این سه قوه، امر امت و کشورداری را به انجام رسانده و ولایت خود را از طریق آنها اعمال می‌کند.

در جواب کسانی که اعتقاد دارند امام به نظارت فقیه معتقد بودند و بر این باورند که «امام بر مبنای نظری خود (نظارت فقیه) تا آخر وفادار بوده فلذا در پیش‌نویس قانون اساسی که به خدمت‌شان عرضه شد و در آن سخنی از ولایت فقیه نبود چیزی نگفتند و نه نوشتند و اگر بعد از تصویب قانون اساسی آن را در زمینه قلمرو اختیارات فقیه ناقص دانستند، نقصان از نظر قدرت اجرایی و مدیریت امور کشور نبود؛ بلکه امام تصریح کرده‌اند فقیه باید نقش نظارتی داشته باشد و باید کنترل کند»؛ باید گفت:



اولاً، امام هیچ وقت از مبنای خود که همان ولایت مطلقه فقیه باشد و آن را شعبه‌ای از ولایت رسول الله می‌داند کوتاه نیامده و عدول نکردند؛ اینکه به فکر گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی نبودند غیر از این است که ایشان به حکومتی غیر از حاکمیت ولایت فقیه می‌اندیشیدند، امام حتی پس از تصویب قانون اساسی هر جا دخالت در امور را لازم می‌دانست اقدام می‌کرد و این را تکلیف و حق شرعی ولایت خود می‌دانست و وجود قانون اساسی مانعی برای او نبود هر چند تا آنجا که ممکن بود، چارجوب قانون اساسی را رعایت می‌نمود و صرفاً برای گشودن گره‌های پیش رو از آن عبور می‌کرد؛ ثانیاً چون امام در ماجرای ولایت فقیه از نظر اجتماعی ذی نفع تلقی می‌شد، وظیفه ایشان نبود که در صد تثبیت قانونی اصل ولایت فقیه باشد، وظیفه دیگران بود تا جایگاه ولی فقیه را در قانون اساسی و نظام تثبیت نمایند، چنان که اقشار مختلف مردم با انتقاد از تهیه کنندگان پیش‌نویس خواستار تعیین جایگاه امام و مراجع در قانون اساسی بودند و حضرت امام در تاریخ ۵۸/۴/۱۷ در پاسخ به انتظار از ایشان مبنی بر اظهار نظر درباره قانون اساسی و انتخاب خبرگان فرمودند: «اینها از مسائلی است که من الآن نباید دخالت در آن بکنم به یک جهاتی، اینها هر کدام هر کس مسئله‌ای دارد بدهد به همان مجلسی که برای این قضیه هست که بررسی کنند» (همان، ج ۸، ص ۵۳۶).

یکی از کسانی که به متن پیشنهادی پیش‌نویس قانون اساسی به خاطر مورد توجه قرار نگرفتن ولایت فقیه اعتراض کرد حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی بودند که طی بیانیه‌ای در ۵۹/۳/۲۹ هشدار دادند: «اینجانب از الان ابلاغ می‌کنم اگر قانون اساسی به‌طور کامل طبق قوانین شرع تدوین نشود و مسئله اتکاء حکومت به نظام امامت و ولایت فقیه در آن روشن نشود، حکومت بر اساس آن، طاغوتی و ظالمانه خواهد بود، باید به عنایت این انقلاب، نظام حاکم به نظام امامت متکی و به منبع آن متصل گردد تا همه قوا در یک مسیر واقع شود...»<sup>[۳]</sup>

حضرت امام علیه السلام نیز در تاریخ ۵۸/۹/۲۵ در مورد اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی فرمودند: «اینکه در قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد، آقایان برای اینکه خوب دیگر، خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک قدری کوتاه آمدند؛ اینکه در قانون اساسی هست، بعضی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن» (همان، ج ۱۱، ص ۴۶۴).



به هر حال حضرت امام در این قسمتی که نقل شد، اختیارات ولی فقیه را بیشتر از آنچه در قانون اساسی آمده است می‌داند و این مبنای واقعی و استوار و همیشگی امام بوده است، چراکه ولایت فقیه را در امتداد ولایت معصومین و شعبه‌ای از ولایت رسول الله می‌داند که اختیار امور جامعه و اجرای قوانین و احکام الهی به دست آنهاست و این جفا در حق امام امت است که ولایت فقیه مورد نظر وی به نظارت فقیه تقلیل و تنزل داده شود.

ما حاصل آنچه گفته شد این است که براساس مبنای فقهی امام در تمام آثارش، ولایت فقیه در تداوم ولایت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است و تمام مسئولیت‌های ناشی از آن را عهده‌دار است و امام هیچ‌وقت از این نظر خود نه عدول کردند و نه آن را به صرف نظارت تشریفاتی تقلیل و تنزل دادند؛ البته با توجه به سه نکته اول که در طلیعه این نوشتار اشاره شد؛ یعنی اجتهاد سیاسی ولی فقیه؛ تجربه حکومتی و نقش زمان و مکان در اجتهاد ولی فقیه و پیوند سیاست و مصلحت در اسلام؛ حضرت امام با تأکید بر ولایت فقیه در هر زمان رویه جداگانه‌ای را در برخورد با مسائل در پیش می‌گرفتند.

اگر زمانی سخن از ولایت فقیه در قالب نظارت و هدایت و راهنمایی می‌گویند ناظر به شرایط و موقعیت خاص آن زمان و نوع نظارتی که مدنظرشان بوده می‌باشد؛ از این روی یک زمانی به نظارت فقیه تأکید می‌کنند و یک زمانی اختیارات آن را در قانون اساسی ناقص می‌دانند.

اگر امام واقعاً به نظارت فقیه معتقد بودند، نباید در کار دولت‌ها و قوا حتی خارج از قانون اساسی دخالت می‌کردند، مثلاً در قانون اساسی قبل از بازنگری سال ۱۳۶۸ نه اصول و نه مکانیزم بازنگری در قانون اساسی مطرح بود و نه نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام در آن پیش‌بینی شده بود؛ حضرت امام با حق ولایی و شرعی خود دستور بازنگری قانون اساسی و تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام را صادر کردند. اینها ناشی از اجتهاد مستمر ولی فقیه و تجربه عملی حکومت با در نظر گرفتن مصالح نظام و مردم است.

### جایگاه ریاست جمهوری در قانون اساسی

برخی بر این باورند<sup>[۴]</sup> که مسئولیت اجرایی در امور کلان کشور مستقیماً به عهده رئیس جمهور است که آن بین رئیس جمهور و ولی فقیه تقسیم شده است؛ در این تقسیم کفه ترازو به نفع ولی فقیه سنگینی می‌کند در حالی که رئیس جمهور مسئول مستقیم امور اجرایی است و وی در برابر مردم و مجلس پاسخگو است، آورده‌اند:

«روشن است که حضرت امام به مبنای ولایت فقیه باور داشت و براساس همین مبنا، مشروعیت حکومت را تبیین می‌کرد، در اینجا نیازی به واکاوی این مبنا و ارائه مستندات آن نیست و می‌توان به‌عنوان یک «پیش‌فرض» آن را پذیرفته و براساس آن این سؤال را مطرح کرد که در تصویر امام خمینی از ولایت فقیه، ریاست جمهوری چه جایگاهی دارد؟».

افزون بر اینکه حضرت امام در بحث‌های فقهی خود، اشاره‌ای به این بحث نداشته و صرفاً در صدد اثبات ولایت فقیه و بررسی ادله آن بوده‌اند؛ از این رو در آثار فقهی ایشان، بحثی درباره «ساختار حقوقی نظام اسلامی» مطرح نشده، درباره قوای سه‌گانه و رابطه آن با ولی فقیه، چیزی دیده نمی‌شود. همچنان‌که، درباره «مشورت»، «رأی مردم»، «توزیع یا تمرکز قدرت» نیز مطلبی مطرح نشده است و شاید به‌همین دلیل است که برخی می‌پندارند در اداره حکومت اسلامی، هیچ اصلی غیر از «ولایت فقیه» وجود ندارد و اسلام با ارائه همین یک اصل، دست حاکم را برای «هر گونه مدیریت» و تشکیل «هر نظامی» باز گذاشته است. پس به جای آنکه بگوییم نظام اسلامی، برآمده و برگرفته از اصولی است که از کتاب و سنت و عقل استنباط می‌شود و ولایت فقیه نیز از جمله این اصول است و ولی فقیه هم بر مبنای این اصول عمل می‌کند، باید بگوییم: نظام اسلامی، برآمده از ولایت فقیه است، و اصول این نظام نیز براساس نظر ولی فقیه تعیین می‌شود؛ مثلاً «مشارکت عمومی» اصلی است که پس از ولایت قرار می‌گیرد و در صورتی که ولی فقیه بخواهد، به آن «اعتبار» می‌دهد و اگر نخواهد آن را «ابطال» می‌کند و آنچه که اصالت دارد و ابطال شدنی نیست، خود ولایت است.

این تفکر، تقسیم اختیارات اجرایی بین رئیس‌جمهور و ولی فقیه را ناشی از یک پندار غلط بنام «حکومت کردن و تصدی‌گری» فقیه دانسته و معتقد است طبق نظر امام خمینی، فقیه خودش «حکومت» نمی‌کند، بلکه «نظارت» می‌کند و اینکه در قانون اساسی به ولی فقیه قدرت اجرایی و حق حکومت داده شده است خلاف نظر و مبنای امام خمینی و براساس نظرات و مبانی نویسندگان و خبرگان قانون اساسی است. می‌گویند: «حضرت امام در کتاب کشف‌الاسرار بارها تأکید و تصریح دارد که مبدا ولایت فقیه به معنای در رأس قدرت قرار گرفتن فقها تلقی شود، ولایت فقیه به معنی تصدی امور اجرائی کشور و در رأس قوه مجریه قرار گرفتن نیست، بلکه این ولایت صرفاً همان نظارت بر حسن اجرای امور و عدم تخطی از شرع است؛ با این حساب نباید پرسید با وجود ولی فقیه، چه میزان از اختیارات برای رئیس قوه





مجریه باقی می‌ماند و چه بخشی از اختیارات اجرائی، از قوه مجریه و ریاست جمهوری جدا شده و در قلمرو ولایت فقیه قرار می‌گیرد؟ این سؤال از آن جهت بی‌مورد است که مبتنی بر یک «پندار غلط» است: پندار تصدی‌گری ولی فقیه و توهم «حکومت کردن» او، درحالی‌که بر مبنای امام «فقیه، خودش حکومت نمی‌کند» پس بین او و کسی که حکومت را به دست دارد (رئیس‌جمهور)، قدرت اجرائی، «تقسیم» نمی‌شود و چیزی از این قدرت توسط او ضبط نمی‌گردد.

از آنجاکه مرکز ثقل این سخنان در واقع برداشتی از فرمایشات و بعضاً مکتوبات امام علیه السلام است ما ناگزیریم اندیشه و رفتار سیاسی حضرت امام را براساس آثار مکتوب و غیرمکتوب و نیز رفتار سیاسی ایشان معلوم نمائیم تا ابهام و اتهام وارده مرتفع گردد؛ چراکه اگر این مسئله روشن و شفاف شود سایر فروعات نیز حل خواهد شد.

چنان‌که گذشت طبق مبنای نظری امام، ولایت فقیه جانشین امام معصوم است و مسئولیت‌های ناشی از آن را به عهده دارد؛ بنابراین از لحاظ شرعی قدرت اجرایی به عهده رهبری است همچنان‌که به عهده پیامبر و امام بوده و چنان‌که گذشت، تفکیک قوا ابتدائاً در نظام سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی امام بدان صورتی که در اندیشه سیاسی غرب مطرح شده، نیست. در نظام اسلامی، در عصر غیبت ولی فقیه واجد شرایط، حاکم اسلامی و در رأس امور و سلسله مراتب نظام سیاسی قرار دارد و اصلی‌ترین عضوی از جامعه سیاسی است که هر نوع تصمیم‌گیری تقنینی، قضایی و اجرایی در نهایت به گونه‌ای به او منتهی می‌شود، هم اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری به او محوّل شده است و هم مسئولیت تصمیم‌گیری‌ها با او خواهد بود و تفکیک و تقسیم قوا در این چارچوب و اصول مطرح می‌شود، چنان‌که در اصل ۵۷ قانون اساسی آمده است و ولی فقیه از طرف خدا مآذون است تا در رأس نظام حکومتی قرار گیرد. این اذن الهی به فقیه جامع‌الشرایط برای حکومت بر مردم دارای دو ویژگی است:

نخست آنکه، این اجازه به این معنی نیست که فقیه به تنهایی و مباشرتاً در همه کارهای کوچک و بزرگ جامعه مداخله کند و بدون کمک‌گرفتن از دیگران به انجام آنها بپردازد؛ چراکه چنین چیزی اصولاً عملی و امکان‌پذیر نیست. گسترش و تنوع کارها و وظایف حکومتی به‌ویژه در زندگی پیچیده معاصر و جوامع بزرگ امروزی اقتضا می‌کند که از افراد دیگر و نیروهای کمکی و رشته‌های علمی و تخصص‌های گوناگون استمداد شود.



دوم، تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که اذن به حکومت، یک اذن مطلق باشد و همه کارهای حکومتی را که حاکم مستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌دهد شامل شود، پس حاکم هم خودش از طرف خداوند مأذون به تصدی حکومت است و هم می‌تواند به دیگرانی که کارگزاران و بازوهای اجرایی او هستند اجازه دهد تا با دخالت در کارها و انجام وظایف حکومتی در تصدی این امر عظیم به او کمک کنند (اسکندری، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷).

بنابراین اختیارات رئیس‌جمهور در عرض اختیارات رهبری نیست؛ بلکه در طول آن است و لذا هیچ‌وقت و هیچ‌گونه تزامنی پیش نمی‌آید و این نه خلاف حاکمیت ملی است و نه موجب حاکمیت دوگانه می‌شود چون مردم در چارچوب نظام ولایی می‌دانند به رئیس‌جمهوری رأی می‌دهند که زیر نظر و تحت ولایت ولی فقیه، قدرت اجرایی پیدا می‌کند، نه اینکه قدرت اجرایی بین آنها تقسیم شده و در عرض هم باشند.

طبق مبنای امام که در اصل ۵۷ قانون اساسی متجلی شده، رئیس‌جمهور زیر نظر ولی فقیه مسئول قوه مجریه است و در واقع جهت تخصصی کردن امور و اینکه امکان و لزومی برای به عهده گرفتن همه کارها توسط رهبری مستقیماً نیست؛ امور حکومت به سه قوه تفویض شده است، مگر رئیس‌جمهور همه کارهای قوه مجریه را شخصاً و مستقیماً انجام می‌دهد؟ چنان که قوه مجریه به تناسب اوضاع و شرایط و کارها به وزارتخانه‌های متعدد تقسیم و توزیع شده است، در سطح کلان نیز بخش اعظمی از امور کشورداری از سوی رهبری به سه قوه تفویض شده است.

براساس اصل ۱۱۳ قانون اساسی، پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه، جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، بر عهده دارد؛ برخی چنین برداشت کرده‌اند: از آنجاکه رئیس‌جمهور در قانون اساسی در جایگاه بالاترین مقام رسمی کشور پس از رهبری است، از این رو در مرتبه‌ای فراتر از مرتبه رؤسای دو قوه دیگر است و بر کار دو قوه دیگر نظارت دارد تا از اصول قانون اساسی تخطی نکنند... شاید بتوان گفت از این حیث، رئیس‌جمهور درجه نازله‌ای از رهبری است (مهرپور، ۱۳۷۷، ص ۴) در پاسخ باید گفت: این نظر یک تفسیر شخصی است که ارزش حقوقی ندارد. مطابق اصل ۹۸ قانون اساسی، تفسیر قانون اساسی با شورای نگهبان است و تفسیر شورای نگهبان از این اصل، خلاف این استنباط است.





در توضیح این مطلب باید افزود، رئیس‌جمهور اول (بنی‌صدر) به استناد اصل ۱۱۳، نسبت به عملکرد شورای عالی قضائی وقت اعتراضاتی داشت و تذکراتی می‌داد و متقابلاً شورای عالی قضائی نیز اعتراض می‌کرد که نظارت بر حُسن اجرای قانون اساسی، وظیفهٔ قوهٔ قضائیه است نه رئیس‌جمهور، مسئله به استفسار از شورای نگهبان کشیده شد و شورا جواب داد که «رئیس‌جمهوری با توجه به اصل ۱۱۳، حق اخطار و تذکر را دارد و منافاتی با بند سوم اصل ۱۵۶ ندارد.» برخی با استناد به این تفسیر شورای نگهبان تصور می‌کنند که رئیس‌جمهور درجهٔ نازله‌ای از رهبری است؛ درحالی‌که این تفسیر منحصر در زمانی است که قانون اساسی بازنگری نشده بود و رئیس‌جمهور علاوه بر مسئولیت‌هایی که هم اکنون دارد، مسئولیت حل اختلاف قوا و هماهنگ کردن کارهای قوای سه‌گانه را نیز برعهده داشت و از این جهت موقعیت اشراف‌گونه‌ای بر دیگر قوا داشت و می‌توانست به آنها اخطار و تذکر بدهد. بعد از بازنگری، این مسئولیت طبق اصل ۵۷ قانون اساسی جزو اختیارات رهبری قرار گرفته است. مضافاً، عنوان شدن مسئولیت اجرای قانون اساسی برای رئیس‌جمهور از باب تأکید است و نه یک مسئولیت جدای از ریاست قوهٔ مجریه، زیرا تخلف و نقض قانون اساسی بیشتر از سوی این قوه صورت می‌گرفت کشور ما استبداد زده بود و مردم از استبداد مقامات اجرایی می‌ترسیدند. قرینه بر تأکیدی بودن این عنوان، این است که در قانون اساسی، به‌طور جداگانه دربارهٔ مسئولیت ریاست جمهوری در مورد اجرای صحیح قانون اساسی چیزی نیامده است؛ در حالی که در اصول مختلف مسئولتهای وی به‌عنوان رئیس قوهٔ مجریه احصاء شده است. قوهٔ مجریه متشکل از دو بخش کشوری و لشگری است؛ مسئولیت مستقیم بخش لشگری به عهدهٔ رهبری است و بخش کشوری به عهدهٔ رئیس‌جمهور است که در اصول مختلف احصاء شده است (کعبی، ۱۳۸۴، ص ۹۰).

بنابر مطالب پیش‌گفته، نه در نظام سیاسی - حقوقی اسلام و نه در اندیشهٔ سیاسی امام، رئیس‌جمهور ریاست و زعامت جامعهٔ اسلامی را عهده‌دار نیست که مسئولیت‌ها بین او و رهبری تقسیم شود؛ بلکه او به‌عنوان بازوی رهبری در قسمتی از امور اجرایی و کشورداری است. در پاسخ به این شبهه که: آیا رهبری می‌تواند ولو خلاف مصلحت کشور نباشد، در حیطة اختیارات رئیس‌جمهور دخالت کرده و وی را مسلوب‌الاختیار کند؟ باید گفت:

کسانی که با مسایل و مبانی حقوق آشنا هستند می‌دانند که یکی از اصول و مبانی حقوق، حاکمیت قانون است مفهوم این اصل آن است که مقامات دولت مکلفند همواره در تصمیماتی که می‌گیرند و اعمالی که انجام می‌دهند قوانین و مقررات را رعایت کنند، حاکمیت قانون در مضیق‌ترین حالت آن تحدید قدرت و اختیارات زمامداران در چارچوب قوانین و مسئولیت آنها، در صورت تخطی از این مقررات است که از لوازم آن تساوی همگان در برابر قانون است، اصل سوم قانون اساسی یکی از تکالیف اصلی دولت جمهوری اسلامی ایران را محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی می‌داند و در اصل ۱۰۷ با تبیین تساوی بالاترین مقام اجرایی کشور با دیگران، اصل حاکمیت قانون به وضوح مطرح شده است. اصول ۱۱۰، ۷۱، ۷۲، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۷۰ و ۱۷۳ از جمله اصولی هستند که محدوده وظایف و اختیارات کارگزاران نظام اسلامی را تعریف کرده‌اند و این اصول مربوط به حاکمیت قانون هستند.

براساس این اصول و اصل حاکمیت قانون همه مسئولان نظام باید در چارچوب قانون رفتار کنند و هیچ مصلحتی بالاتر از عمل به قانون نیست، ولی بعضی مواقع به خاطر خالهای قانونی یا مصالح یا شرایط خاص مهمی که پیش می‌آید، اجرای امور از طریق قانون ممکن نیست، در این مواقع معمولاً در تمام نظام‌های سیاسی جهت پر کردن خلأ قانونی یا به خاطر شرایط خاص و ویژه، اختیارات ویژه‌ای به عالی‌ترین مقام داده می‌شود که امور جاری کشور در بن‌بست قرار نگیرد، در نظام سیاسی اسلام و در قانون اساسی این اختیارات به عالی‌ترین مقام مسئول کشور یعنی رهبری داده شده که در قالب ولایت مطلقه فقیه ظهور پیدا کرده است و مجرای آن که این کار صورت می‌گیرد احکام حکومتی نام گرفته است، اما صدور احکام حکومتی بدون ضابطه نیست؛ بلکه مصلحت‌ایجابی و ملزمه‌ای باید باشد که مصلحت جامعه اسلامی در آن نهفته باشد؛ بنابراین تا مصلحت‌ایجابی و لازمی که به نفع و مصلحت جامعه است، نباشد و از طرفی راهکارهای معمولی و عادی در قوانین عادی و اساسی برای تدارک آن نباشد، براساس اصل حاکمیت قانون، ولی فقیه نمی‌تواند حکم حکومتی صادر کند، در صدور حکم حکومتی وجود مصلحت اقوی و اهم ملاک و مبنا هست نه خلاف مصلحت نبودن، رهبر معظم انقلاب در راستای تحلیل فوق بیان شیوا، جامع و کاملی دارند؛ می‌فرمایند:





«رهبر هم باید از قانون تبعیت کند بعضی‌ها خیال می‌کنند که این ولایت مطلقه فقیه که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست، رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کار نمی‌توانند بکنند؛ مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را برید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند، رهبری مرجع است رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد جاهایی هم که به صورت معضل مهم کشوری است به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است والا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان همه در برابر قانون تسلیم‌اند و باید تسلیم باشند».<sup>[۵]</sup>

بنابراین رهبر نمی‌تواند بی‌دلیل و بی‌جهت قانون را نادیده گرفته و بدون اینکه مصلحت الزامی و ایجابی یا دفع مفسده عظیمی در کار نباشد و راهکارهای قانونی هم برای تدارک یا دفع آنها باشد، از ولایت خود استفاده کرده و یک مسئولی را مسلوب‌الاختیار بکند ولو اینکه خلاف مصلحت مردم نباشد؛ چون چنان‌که بیان شد ملاک و ضابطه صدور حکم حکومتی و دخالت رهبری در امور؛ وجود مصلحت است نه عدم مفسده.

گفته‌اند: «چرا اموری مانند فرماندهی کل قوا و نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و عفو عمومی مثل سایر کشورها به عهده رئیس‌جمهور نیست و در اختیار رهبر قرار گرفته است؟ در حالی که فقهایمانند آیت‌الله صافی گلپایگانی با واگذاری این امور به رئیس‌جمهور موافق بودند و مشکل شرعی هم نداشت؟»

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اولاً، اگر کسی مشروح مذاکرات پیش‌نویس قانون اساسی و مذاکرات خبرگان قانون اساسی را مرور کند معلوم می‌شود این سؤالات و شبهاتی که مطرح گردیده در واقع احیا و بازخوانی همان شبهاتی است که در آن زمان مطرح شده و اتفاقاً پاسخ هم گرفته‌اند و چیز تازه‌ای نیست.

دوماً، اکثر اعضای خبرگان قانون اساسی مجتهد و فقیه بودند و حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی یکی از آنها بود و مجتهدین و فقهای هم بودند مثل آیت‌الله دستغیب که نظری مخالف نظر آقای صافی را داشتند و اصولاً آن مجلس و مذاکرات، مجلس کارشناسی و محل بررسی انواع طرح‌ها و دیدگاه‌ها در خصوص اصول قانون اساسی بود و در یک چنین مجلسی نظرات و طرح‌های مختلف مطرح می‌شود و آنچه قرین و قریب صواب و صلاح و موافق مبانی و ملاک‌ها به نظر اکثریت است، مصوب می‌شود.

سوماً، اگر این امور طبق نظر آیت‌الله صافی به عهده رئیس‌جمهور قرار می‌گرفت باز هم مشکل شرعی نداشت؛ چراکه رئیس‌جمهور و جایگاه قانونی‌اش و مسئولیت‌ها و اختیارات‌اش مورد تنفیذ و تأیید رهبری است و امور دیگری غیر از اینها هم هست که به عهده رئیس‌جمهور هست و هیچ مشکل شرعی و قانونی ندارند چون تنفیذ رهبری پشتوانه آنهاست، بنابراین سخن از شرعی یا غیرشرعی بودن واگذاری این امور به عهده رئیس‌جمهور نبوده و نیست، بلکه باید دلایل عدم واگذاری این امور به رئیس‌جمهور و واگذاری آنها را به رهبری در جای دیگری جست. البته عمده این دلایل را موافقان واگذاری این امور به عهده رهبری گفته‌اند و در اینجا به اختصار و به اقتضای مقال بیان می‌شود:

اولاً، نظام سیاسی اسلام و ساختار قدرت در آن، متفاوت از سایر نظامات سیاسی است. در نظام سیاسی اسلام آنکه در رأس حکومت قرار داد، حاکم مشروع اسلامی است که در عصر غیبت، ولی فقیه است و از نظر شرعی مهم‌ترین اختیار ولی فقیه همین است که ارتش و قوای مسلح در اختیارش باشد (روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ۱۱۱۳).

ثانیاً، اگر سیره پیامبر و ائمه علیهم‌السلام الگوی نظام اسلامی است و طبق فرموده امام خمینی رحمته‌الله ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت رسول الله است، همچنان که فرماندهی نیروهای مسلح به عهده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعداً علی علیه‌السلام به عنوان حاکم اسلامی بود، پس در نظام جمهوری اسلامی ایران هم این امور به عهده ولی فقیه باید باشد.

ثالثاً، در قانون اساسی برای رهبری شرایط دشواری از قبیل عدالت و فقاقت تعیین شده است؛ از این رو احتمال لغزش، اشتباه، خطا و سوءاستفاده از قدرت در رهبری خیلی کمتر از رئیس‌جمهور است و مقامی که می‌تواند مانع انحراف ارتش شود و خطری که از سوی ارتش، انقلاب و کشور را تهدید می‌کند رهبری است (همان، ص ۱۱۱۲).





رابعاً، اینکه در سایر کشورها این امور به دست رئیس‌جمهور است، بدان جهت است که در آن کشورها، رئیس‌کشور و عالی‌ترین مقام رسمی آنها رئیس‌جمهور است، ولی در کشور ما رئیس‌کشور و عالی‌ترین مقام کشور طبق اصل ۱۱۳ رهبر است و رئیس‌جمهور شخص دوم است و اگر این امور به رئیس‌جمهور واگذار می‌شد، جای سؤال داشت؛ چراکه رئیس‌جمهور شخص دوم کشور است نه شخص اول.

در مورد عفو و تخفیف مجازات، هیچ‌کدام از اعضا اشکال شرعی و حقوقی یا سیاسی، اجتماعی نکردند و حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: عفو و تخفیف گاهی عمومی است و گاهی شخصی و خصوصی؛ رهبر طبق ولایتی که دارد می‌تواند همه یا برخی از آنها را عفو کند یا مجازات را تخفیف دهد (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰۴).  
گفته‌اند: «دخالته رهبری در عزل و نصب وزرا با حاکمیت ملی و اصل پاسخگو بودن رئیس‌جمهور تعارض دارد».

در پاسخ باید گفت: اولاً منظور از حاکمیت ملی چیست؟ به نظر می‌رسد منظور این باشد که چون ولی‌فقیه منصوب شارع است نه منتخب مستقیم مردم و رئیس‌جمهور منتخب مستقیم مردم است، پس حاکمیت ملی با انتخاب رئیس‌جمهور تجلی پیدا کرده و به منصفه ظهور رسیده است، براساس این برداشت ملاک برای حاکمیت ملی، انتخاب است.  
اگر ملاک انتخاب باشد، رهبر نیز منتخب مردم است ولی از طریق مجلس خبرگان و با واسطه آنها، خبرگان رهبری به‌عنوان نمایندگان مردم در مقام اثبات ولی‌فقیه منصوب شارع را کشف و به مردم معرفی می‌کنند؛ از این روی مردم به صورت غیرمستقیم در انتخاب و تعیین رهبر نقش دارند، مضافاً اینکه کسانی که اصل ولایت‌فقیه را با حاکمیت ملی و جمهوریت نظام معارض می‌دانند، بدین نکته مهم توجه نکرده‌اند که حاکمیت ملت در چارچوب احکام و قوانین اسلامی است و تنها در چارچوبی که شرع مقدس به ایشان اجازه داده، حق حاکمیت دارند و یکی از احکام اولیه اسلام، ولایت‌فقیه است (امام‌خمينی، ۱۳۶۱، ج ۲۰، ص ۱۷۰).

ثانیاً، دخالت رهبری در عزل و نصب‌های رئیس‌جمهور در جایی است که اعمال و جعل و نصب‌های رئیس‌جمهور و یا سایر قوا خلاف مصالح عمومی کشور و مردم باشد و این ناشی از آن نظارت عالی و برتری است که طبق قوانین شرع و اصل ۵۷ قانون اساسی به عهده

ولی فقیه گذاشته شده است که در اوایل این نوشتار به نام نظارت ولایی از آن تعبیر کردیم که براساس آن ولی فقیه از حق نظارت مقتدرانه، نهادینه و سازمان یافته و مستمر بر حُسن انجام اعمال سیاسی کارگزاران نظارت می کند و اگر اعمال و رفتار قوای سه گانه و کارگزاران را خلاف مصلحت جامعه یا خلاف سیاست های کلی نظام اسلامی دید، می تواند ورود کند و این خلاف پاسخگو بودن رئیس جمهور نیست. طبق اصل ۱۲۲ قانون اساسی یکی از کسانی که رئیس جمهور در قبال او باید پاسخگو باشد و مسئول است رهبری است: «رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد، در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است»؛ بنابراین دخالت رهبری نه خلاف قانون اساسی و شرع است<sup>[۶]</sup> و نه خلاف پاسخگو بودن رئیس جمهور؛ چون رئیس جمهور در محدوده اختیارات قانونی مسئول است و قانون طبق اصل ۵۷ او را تحت نظارت ولایی و عالیّه ولی فقیه قرار داده است.



## پی‌نوشت‌ها

- [۱] این نوشتار در پاسخ به سلسله یادداشت‌های آقای محمد سروش محلاتی است که تحت عنوان ریاست جمهوری در نظام اسلامی در سایت خود منتشر کرده است.
- [۲] اصل ۱۱۳: پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است... .
- [۳] روزنامه جمهوری اسلامی ۵۸/۳/۲۵.
- [۴] سلسله مقالاتی با موضوع «ریاست جمهوری در نظام اسلامی» در پنج شماره، در سایت شخصی آقای محمد سروش محلاتی منتشر شده است که حاوی مطالب و سؤالات متعددی در خصوص موضوع مذکور است. به باور نامبرده مسئولیت اجرایی در امور کلان کشور که مستقیماً به عهده رئیس‌جمهور است بین وی و ولی‌فقیه تقسیم شده است و در این تقسیم کفه ترازو به نفع ولی‌فقیه سنگینی می‌کند؛ درحالی‌که رئیس‌جمهور مسئول مستقیم امور اجرایی است و وی در برابر مردم و مجلس پاسخگو است.
- [۵] مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام ۱۳۸۲/۵/۱۵.
- [۶] مطابق اصل ۵۷ و نظارت ولایی.





## فهرست منابع

۱. اسکندری، محمد حسن، درآمدی بر حقوق اساسی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
۲. امام خمینی، الرسایل (کتاب الاستصحاب)، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸.
۳. امام خمینی، تحریر الوسیله، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۰.
۴. امام خمینی، صحیفه نور، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۶۱.
۵. امام خمینی، کتاب البیع، چاپ سوم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۳.
۶. امام خمینی، کشف الاسرار، تهران: ۱۳۲۷.
۷. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۸. ایزدهی، سید سجاد، نظارت بر قدرت در فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۹. برجی، یعقوبعلی، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، تهران: سمت، ۱۳۸۵.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه (ولایت فقاها و عدالت)، قم: اسراء، ۱۳۷۹.
۱۱. مهرپور، حسین، «مسئولیت رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی و جایگاه هیأت پیگیری و نظارت»، فصلنامه راهبرد، ش ۱۴ و ۱۵، ۱۳۷۷، ص ۴.
۱۲. درخشه، جلال، گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
۱۳. کعبی، عباس، ضمانت‌های اجرایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴، ص ۹۰.
۱۴. قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۹.
۱۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.



۱۶. قائم مقامی، سید عباس، قدرت و مشروعیت، تهران: سوره، ۱۳۷۹.
۱۷. کدخدایی، عباسعلی، تفکیک قوا رؤیای تقدیس شده، مجله حکومت اسلامی شماره ۶۳، ۱۳۹۱.
۱۸. اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی، ج ۱، تهران: ۱۳۶۹.

